

"کمیته هماهنگی ابزار تسویه حساب با نظام مزدی"

در افزوده ای به سوسیالیسم تخیلی

سمکونوری

چهارم اسفند ماه هشتاد و شش

شاید در نوشته های ناصرپایدار، خصوصاً نوشته های اخیر ایشان در مورد کمیته هماهنگی و کل جنبش کارگری در ایران چنین جمله ای را با این صراحت نتوان یافت که "کمیته هماهنگی ابزار تسویه حساب با نظام مزدی" است. اما با خواندن مقالات ناصرپایدار علی الخصوص مقاله ای تحت عنوان "در باره مقاله کمیته هماهنگی بر سردوراهی" میتوان دریافت که باگذشت دهه ها از منسوخ شدن ایده سوسیالیسم تخیلی و سایر سوسیالیسم های رنگی "تزه های" ناصر پایدار که برای تزریق به کمیته هماهنگی ابداع کرده و از جانب اکثریت اعضای کمیته هماهنگی به طرق گوناگون مورد چالش جدی قرار گرفته، به گونه ای که آنها را به عقب نشستن و درلاک دفاعی قرار دادن وادار کرده، در افزوده ای با ارزش از جهت رویکرد بورژوازی به سوسیالیسم تخیلی باشد. اما تنها اشکال آن شاید دیرکردش به مدت یک و نیم قرن، کمتر یا بیشتر باشد!

ناصر پایدار در این مقاله "در باره مقاله کمیته هماهنگی بر سر دوراهی" با چیدمان ماهرانه ای از عبارات متناقض، خود و جریانش "لغوکار مزدی" را تا منتهی الیه راست حافظ نظم سرمایه و منافع صاحبان صنایع سوق داده است. ناصر پایدار در این مقاله شاید ده بار از کلمات "راست و چپ رفرمیسم و لغوکار مزدی و سوسیالیسم مارکسی" برای بخش تزئینات مقاله استفاده کرده باشد اما چون تنها اینها کافی نیستند و به استناد به عملکرد یک جنبش (جنبش کارگری در سطح جهان و ایران)، میتوان گفت ایشان با ترسیم این کوره راه که ادعای به اصطلاح "سوسیالیسم مارکسی لغوکار مزدی" را دارد، تنها در همان منتهی الیه گرایش راست درون جنبش کارگری و خصوصاً "کمیته هماهنگی" قرار خواهد گرفت. در مورد تشکل کارگری بارها گفته و نوشته شده است که علی رغم تصورات و تلقیاتی گوناگون، و مستقل از جنگ و جدالهای اسمی تشکل کارگری ظرفی برای مبارزه کارگران جهت مطالبات اقتصادی میباشد که به دو صورت در شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران قابل بررسی میباشد. یا اینکه مستقل از دولت بورژوازی است یا وابسته به آن، که وابستگی و مستقل بودن آن در این مقطع از جنبش کارگری هیچگاه از اسم آن قابل استنتاج نیست، بلکه نهایتاً وابستگی و عدم وابستگی تشکل های کارگری به نتیجه جدال گرایشات درونی تشکلها و دست بالا پیدا کردن گرایش چپ و پس راندن گرایشات رفرمیست و بورژوازی حتی تحت نام ضدیت با سرمایه داری و مرزبندی با گرایشات رفرمیست که در پی فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی که خواسته های منطبق با این دوره را موجب شده است، برمیگردد. در واقع هر میزان از پیشروی طبقه کارگر که در هر مرحله ای از مبارزه خود خواسته ها و مطالباتی را نمایندگی میکند، این خواسته ها و مطالبات مهر زمان و مکان و میزان مشخصی از توازن قوای میان کارگر و سرمایه دار را بر خود دارد. مثلاً خواست کاستن ساعت کار از ۴۰ ساعت به ۳۵ و کمتر گرچه در ضدیت با سرمایه داری است خود این خواسته نشان از میزانی از قدرت طبقه کارگر است که اگر در شرایطی دیگر بود جای این خواسته ها ما شاهد تلاش طبقه کارگر جهت مدیریت و کنترل کارخانه به اراده خود کارگران میبودیم.

ناصرپایدار در قسمتی از مقاله خود علی رغم اذعان به اینکه "تشکل کارگری می تواند به صورت ظاهر و به طور اسمی از دولت مستقل باشد، می تواند ظرف جدال میان کارگران و سرمایه داران باشد، حتی می تواند خود را به الفاظ احساس فروشانه رادیکال اما توخالی و فاقد بار طبقاتی آراسته سازد، اما تا مغز استخوان در عمق باتلاق مصالح و شروط بقای نظام سرمایه داری منحل باشد. تمامی اتحادیه های کارگری کشورهای غربی خود را مستقل از دولت معرفی می کنند و از وجود خود به عنوان ظرف سازمانیابی توده ای کارگران در مقابل صاحبان سرمایه نام می برند. همه این ها بدون استثناء ابزار تحمیل موجودیت نظام بردگی مزدی بر طبقه کارگر هستند و در این راستا درست همان کاری را انجام دهند که هر بخش دیگر از ساختار مدنی و حقوقی و اجتماعی سرمایه انجام میدهد. " (خط تاکید از ناصرپایدار است) و با این عبارات دیگران را از گرفتار شدن در باتلاق مصالح و شروط سرمایه داری می ترساند، خود با در غلطیدن در این بوته مدتها است که با علم کردن شعار "لغو کارمزدی" حافظ مصلحت سرمایه است. اگر صرف گفتن کلمه مستقل، تشکل کارگری منجر به استقلال نمیشود، که نمیشود الصاق کلمه "ضد سرمایه داری"، که هر حرکت و اعتراض کارگری تجلی عینی آن است نیز نمیتواند در حد اسم دلیلی بر ضدیت تشکل کارگری با نظام سرمایه داری باشد، که از آن پوششی رادیکال ساخته شده است. اما استفاده از کلمه مستقل برای تشکلهای کارگری برای توافق در بین اعضای تشکل بر سر این است که تشکل مذکور باید از یکطرف به دست خود کارگران تشکیل شود و از طرفی دیگر به هیچ وجه اجازه دخالت به دولت و کارفرما در امورات مربوط به تشکل را ندهند.

تشکل کارگری با هر اسمی تنها در پراتیک خود است که استقلال را از این زاویه که گرایش چپ توانسته باشد دست بالا بپداند به نمایش خواهد گذاشت. در این حالت میبینیم که صرف داشتن پسوند های گوناگون که تنها به منظور زدن مهر جریانات بر تشکل های کارگری است، پسوندها نخواهد توانست از داخل شدن ایدئولوژی بورژوازی به درون جنبش کارگری جلوگیری و مصونیت تشکل مذکور را تضمین کند. در واقع هم میتوان دید که اعضای کمیته هماهنگی با تشخیص درست از این مسئله گرایش راست را به حاشیه رانده و بیراهه سوسیالیسم این گرایش منسوخ را که باشعارهای چپ واره ای به میدان آمده از مسیر دیگر که میتواند به اعمال اراده مستقیم طبقه کارگر منتهی شود را تشخیص داده اند. یک نمونه تاریخی در جنبش کارگری ایران. سالهای ۵۷ و اوایل روی کار آمدن رژیم ارتجاعی سرمایه داری، بورژوازی با تشخیص مسائل مربوط به جنبش کارگری که به چه صورت میتوان به این جنبش ضربه زد هیچگاه مخالف کلمه "شورا" که آن زمان برای تشخیص راست از چپ در درون جنبش کارگری کافی بود، نبود، بلکه نهایتاً "مخالفت بورژوازی با عملکردهای شورا که در (تعیین ساعات کار، میزان دستمزد، و دخالت در استخدام و اخراج و ...) نمایان میشد، بود و اینگونه عملکردها را برای این تشکلهای کارگری زیادی رادیکال میدید و تاقت تحمل آنها را نداشت. برای نمونه کمیته های اعتصاب تا جایی با توجه به میزان توازن قوای بین خود با بورژوازی که با به میدان آمدن توده های وسیعی از کارگران توازن به چپ چرخیده بود، و خلاء یک نیروی منسجم سرکوب و اختناق سیاسی و نظامی، پیش رفتند که با دخالت در امر صادرات نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی به ظرف اعمال اراده مستقیم کارگران تبدیل شدند. میدانیم که بعدها همین رژیم تشکلی به شدت ضد کارگری ساخت تحت نام "شوراهای اسلامی" اما همین تشکل با داشتن نام شورا به دلیل عملکرد سازشکارانه که در تعیین خط قرمزهایی برای اعتصاب و ساعات کار و میزان دستمزد جهت سود بیشتر و برداشتن موانع سر راه انباشت سود سرمایه داران به ظرفی به شدت ضد کارگری و برای ایجاد سازش و هماهنگی بین کارگر و سرمایه دار، این همزادهای تا به آخر سازش ناپذیر تبدیل شد.

اما در جایی دیگر از این مقاله آمده است که " تمامی اتحادیه های کارگری کشورهای غربی خود را مستقل از دولت معرفی می کنند و از وجود خود به عنوان ظرف سازمانیابی توده ای کارگران در مقابل صاحبان سرمایه نام می برند. همه این ها بدون استثناء ابزار تحمیل موجودیت نظام بردگی مزدی بر طبقه کارگر هستند و در این راستا درست همان کاری را انجام دهند که هر بخش دیگر از ساختار مدنی و حقوقی و اجتماعی سرمایه انجام می دهد" نگارنده این مقاله با آوردن این مثال در واقع جواب ابهامات خود را در امر سازماندهی طبقه کارگر داده است اما با اصرار بر این مواضع متناقضش معلوم نیست که چرا ما نیز باید در جنبش کارگری ایران از اینگونه تجارب استفاده کنیم و اگر این تشکلهای با داشتن اسم مستقل باز هم ظرف سازش با بورژوازی هستند چرا در جنبش کارگری در ایران تشکلهای با داشتن کلمه "ضد سرمایه داری" تشکل مورد نظر ناصر پایدار میتوانند در برابر ورود گرایشهای رفرمیستی مصون باشند. پاسخ برای ناصر پایدار خیلی روشن است. تنها کسانی میتوانند عضو این تشکل باشند که سوگند ضدیت با سرمایه داری خورده باشند اما درعالم واقعیت این چنین نیست چون میشود به دروغ هم سوگند خورد و از این راه سر تشکل کارگری کلاه گذاشت. پس باید به فکر مکانیزم دیگری بود. از طرفی دیگر ناصر پایدار و جریانش "لغوکارمزدی" با اصرار به چسباندن کلمه "ضد سرمایه داری" بر کمیته هماهنگی یا هر تشکل دیگری که او خواهان این متد است و به قول خودشان "مطالبات نازل و معیشتی" را دنبال میکنند و خود ایشان با این مطالبات موافق نیست که در پایین به آن خواهیم پرداخت، میخواهد سر کمیته هماهنگی با این تناقض گویی کلاه بگذارد و از یکطرف ادعا کند این تشکلهای با این مطالبات "مطالبات نازل معیشتی، سرمایه ستیز نیستند" و از طرفی دیگر با چسباندن "کلمه ضد سرمایه داری" برای "تسویه حساب با نظام مزدی"، تا این حد سرمایه ستیز است که نظام مزدی را برخواهد انداخت. این تنها میتواند یک شعبده بازی باشد و بس. درواقع بایستی ناصر پایدار سر یک مسئله با خودش به توافق برسد و آنها را این "مطالبات نازل معیشتی" سرمایه ستیز است یا نه. در واقع کوچکترین خواسته و مطالبات کارگران سرمایه ستیز است اما نه ضدیت با کلیت نظام سرمایه داری، بلکه همین خواسته ها در صورت سازماندهی شدن و به میدان کشاندن وسیعترین توده های طبقه کارگر و ارتقاء سطح خواسته ها که کارچندان سهل و آسانی هم نیست میتواند چنان رادیکال شود که کلیت نظام سرمایه داری را مورد تعرض جدی قرار دهد و آنها را، به میدان آمدن طبقه کارگر و اعتصابهای کمر شکن این طبقه بستگی دارد که کلیت جامعه را با سوال انقلاب، و بر انداختن نظام بهره کش سرمایه داری و بنا نهادن نظامی انسانی روبرو کند.

اما در مورد ایران در واقع با توجه به صفبندیها ی درون بورژوازی و رقابت بر سر به دست گرفتن ابتکار عمل در پیوند ارگانیک نظام اقتصادی این کشور به نظام سرمایه داری جهانی و خارج شدن از جزیره اقتصادی دور افتاده و نظام اقتصادی غیر متعارف به لحاظ رویکرد بورژوازی با اقتصاد نئولیبرالی بخش بزرگی از بورژوازی جهت برون رفت از این معضل خود نیاز مبرم به تشکلهای غیر مستقل دارند، نه آنها در جهت تسهیل در کنترل اعتصابات کارگری و از این راه تحمیل شرایط اسفبار تر بر طبقه کارگر و تبدیل کردن آنها به ضربه گیرهای صاحبان ثروت و قدرت در نتیجه رقابتهای میان سرمایه داری. درحقیقت اینگونه تشکلهای سوای هر اسمی که داشته باشند با این عملکرد ظرف سازش و مورد قبول بورژوازی است و در مقابل تشکلهایی که دارای این عملکرد نباشند که گاهها" در امریکا و کانادا و... به ناسیونالیسم و رویکردهای جنسیتی از قبیل راه ندادن زنان به این اتحادیه ها و سایر موانع دیگر که خود از عوامل مخرب نظام سرمایه داری و برای ایجاد شکاف در بین طبقه کارگر میباشد دچار شده اند، اگر اینگونه از تشکلهای با دوری جستن از چنین رویکردهایی به مصاف با بورژوازی بروند و به ظرف مبارزه وسیعترین توده های کارگر تبدیل شوند نیز سوای هر اسمی در عملکرد خود میتوانند

به ظرف اعمال اراده مستقیم طبقه کارگر تبدیل شوند. ناصرپایدار در بخشی دیگر از نوشته خود با ذکر این جمله، به نظر من کل رویکرد خود و جریانش را به مبارزه طبقه کارگر و آن مسیری که برای عبور این جنبش از آن ترسیم میکند را به نمایش میگذارد. نامبرده بدین صورت در قبال آن وظیفه خطیری که بر عهده کمونیستها جهت سازماندهی طبقه کارگر است شانه خالی میکند. نامبرده مینویسد: "بورژوازی با هارترین شیوه ها حتی جنبش سندیکالیستی را سرکوب می کند، نه به این دلیل که در این رویکرد نشانه ای از سرمایه ستیزی وجود دارد، بلکه به این دلیل که نمی خواهد حتی مطالبات بسیار نازل معیشتی کارگران را هم به راحتی قبول کند." در واقع ناصرپایدار با اشاره به "مطالبات نازل معیشتی کارگران" که با رویکرد ایشان هیچ گونه سرمایه ستیزی را در خود ندارد میخواد بگوید که فرم در مسیر مبارزات جاری طبقه کارگر و تحمیل عقب نشینی سنگر به سنگر بورژوازی، البته نه محدود کردن خواسته ها و مطالبات طبقه کارگر به این عقب نشینیها که تابع توازن قوای بین طبقه کارگر و بورژوازی است بلکه تسهیل مبارزه از نظرگاه تحقق افق سوسیالیستی این جنبش، هیچگونه تاثیری در گشایش راه مبارزه جنبش کارگری در ایران ندارد. اما انحراف نه تئوریک که طبقاتی این به اصطلاح تز در کجاست که به وضوح نمایان است. کمونیستها بهتر از هر کس با علم به اینکه مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر یک کل واحد و نه به صورت جدا از هم، میتوانند نمایند فرم و ایجاد گشایش در مبارزه طبقه کارگر را با حفظ شفافیت در مشی رادیکال و کمونیستی خود در درون جنبش کارگری، باشند، نه اینکه به این دلیل واهی مطالبات بسیار نازل و معیشتی که گویا سرمایه ستیزی را در خود ندارد و چون طبقه کارگر خواسته ها و مطالبات معیشتی را مطرح میکنند و چون به این سطح از آگاهی سوسیالیستی نرسیده اند که کل نظام سرمایه داری را به چالش بکشند طبق رویکرد ناصر پایدار باید از سازمان دادن طبقه کارگر از همین خواسته تا ارتقاء آگاهی و همزمان سطح توقعات آنها شانه خالی کرد. این در واقع سیاست انفعال در پوششی رادیکال است. چسباندن کلمه "ضد سرمایه داری" و مشروط کردن عضویت در تشکلهای، به منافع طبقه کارگر کوچکترین ربطی ندارد و مبارزه طبقه کارگر را محدود میکند. دم زدن از سازمان دادن و سيعترين توده های طبقه کارگر که هم ناصر پایدار و هم محسن حکیمی ادعایش را دارند چیزی از بیگانگی این "تز" با منافع طبقه کارگر کم نمیکند.

لنین در کتاب **یک گام به پیش، دو گام به پس** که در سال ۱۹۰۴ نوشته شده است:

"سازمانهای کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمانهای حرفه‌ای باشند. هر کارگر سوسیال-دمکرات باید بقدر امکان به این سازمانها یاری نماید و در آنها به طور فعال کار کند... لیکن این به هیچوجه به نفع ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه‌های صنفی فقط سوسیال-دمکرات‌ها باشند؛ این امر دایره نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی می‌برد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه‌های صنفی همه کسانی را که فهمشان ولو فقط تا این درجه ابتدایی رسیده باشد، متحد نمی‌ساختند؛ اگر این اتحادیه‌های صنفی سازمانهای بسیار وسیع نبودند؛ آن وقت خود هدف اتحادیه‌های صنفی هم غیرقابل حصول می‌شد". خواننده مقاله ناصر پایدار باید از او سوال کند که اگر این به قول ایشان "مطالبات بسیار نازل معیشتی" که گویا سرمایه ستیز نیستند و شاید هم نتوان ان را ارتقاء بخشید، پس بکارگیری به قول خودشان "هارترین شیوه از جانب بورژوازی" جواب به کدام ضرورت نظام مزدی است. آیا به این خاطر نیست که هر چه بیشتر این نظام نابرابر و غیر انسانی را به طبقه کارگر بقبولانند؛ البته اگر کسانی مثل جریان ناصرپایدار که این میزان خواسته و مطالبات طبقه کارگر که هارترین شیوه توسط بورژوازی را ضروری کرده است سرمایه ستیز

نداند و این "تز" را به کل جنبش کارگری تعمیم دهد قبولاندن این نظام شاید برای بورژوازی بسی آسانتر باشد و نیازی به صرف هزینه های گزاف جهت اعمال هارترین شیوه برای سرکوب بهتر و کم هزینه تر طبقه کارگر نباشد و از این رو کمکی هم به حسابهای بورژوازی و هم سرکوب طبقه کارگر باشد چرا که نه!! اگر زمانی در درون جنبش کارگری و در جریان مبارزه این جنبش بحث ۴۴ ساعت کار در هفته از جانب طبقه کارگر پس رانده میشد و بحث ۳۵ ساعت کار در هفته و ۲ روز تعطیلی میشد هیچ گاه به این منظور نبود که کمونیستها با دفاع از این خواسته طبقه کارگر موافق ۳۵ ساعت کار مزدی در قانون و بیشتر از این زمان هم حتی در عمل بوده اند. و حتی این هم نبوده که با تثبیت این ساعت کار مبارزه طبقه کارگر را خاتمه یافته تلقی کرده باشند. خیر هدف ارتقاء مبارزه طبقه کارگر و پیشروی این جنبش نه در جهت بهبودی اقتصادی به تنهایی بلکه در نهایت رهایی اقتصادی بوده و هست. اما با دیدن مبارزه طبقه کارگر در سطح سیاسی و اقتصادی و ایجاد پیوند ارگانیک این گشایشهایی که با مبارزه روزانه طبقه کارگر ایجاد میشود، به افق سوسیالیستی و کمونیستی طبقه کارگر و حفظ مشی کمونیستی مبارزه طبقه کارگر که تضمین کننده فرارفتن این طبقه از این مبارزه روزانه برای مطالبات اقتصادی و به قدرت رسیدن سیاسی خود طبقه کارگر میباشد. تحویل دودستی این مطالبات به "رفرمیسم راست سندیکایی" به قول ناصر پایدار یا هر جریان دیگری با هر شعار به اصطلاح رادیکال خدمت به بورژوازی است و بس.

برای نمونه سازمان جهانی کار "ILO" با اعلام به رسمیت شناختن "پیمان دسته جمعی و اعتصاب و حق تشکل کارگری و ..." به شرط قبول و تحمل قانونیت بورژوازی و پیمان سازش با آن، این خواسته ها را متحقق میکنند اما طبقه کارگر تنها با گسست کامل از این سازمان و شعبات و عوامل وابسته به آنها که اکنون نیز به شعار تبلیغاتی بورژوازی در ایران نیز تبدیل شده است باید با تمام نیرو اما با اتکاء به پتانسیل و توان خود کارگران در سراسر ایران همین خواسته ها را نه در این مسیری که سازمان نامبرده میخواهد، تا تحمیل کردن به بورژوازی دنبال کنند. نه اینکه با مطرح کردن به اصطلاح "عدم سرمایه ستیزی" این خواسته، از شعار رادیکال غیر کارگری با محتوای مبهم "لغو کار مزدی" شروع کنند. مخالفت با "ILO" در واقع مخالفت با این خواسته ها نیست که اکنون این خواسته ها جزو مطالبات طبقه کارگر در ایران هم هست. بلکه مخالفت با این سازمان به شدت ضد کارگری باید مخالفت با سیاست این سازمان باشد که به صورت مشخص تشکلهای و ظرفیهای غیر مستقل را برای تبدیل کردن طبقه کارگر به ابزار هموار کردن رقابت بین بخشهای بورژوازی را میطلبد. کمونیستها موافق تداوم نظام بردگی مزدی نیستند و نباید باشند اما مطالبات تشکلهای کارگری را که حتی تحت نام "نازل و معیشتی" که ناصر پایدار قبول ندارد و در صدد است که این خواسته ها را تحت نام برانداختن نظام مزدی به اعضای کمیته هماهنگی قالب کنند شاید یک تردستی باشد. در پایان نیز باید گفت که برای ناصر پایدار در پس این جنگ و جدالهای اسمی بر سراسر اسانامه کمیته هماهنگی، هم منافع محدود فرقه ای و همه استراتژی کاملاً "جداگانه ای با منافع گسترده طبقه کارگر" که از کانال همان "ILO" در نهایت خود گذرمیکند را برای کمیته هماهنگی و جنبش کارگری در ایران در نظر دارد و تاکید دوباره و چند باره با "ضدیت با سرمایه داری" و "لغو کار مزدی" که در واقع جهت ابقاء کار مزدی است نره ای از رفرمیستی بودن این ادعا کم نمیکند. این سبک عبارت پردازی ناسخ منسوخ در مقاله دیگر ناصر پایدار تحت عنوان "جنبش کارگری، تهاجم سرمایه و راه ضد سرمایه داری" نیز ادامه دارد و انگار مقالات ناصر پایدار یکی برای باطل

کردن دیگر نوشته شده است. [سمکونوری - ۸۶/۱۲/۴](#)